

پس از عاشورا...

## درسی از

# استقامت

## زینب(ع)

روز عاشورا، دردناکترین و فاجعه‌انگیزترین روز تاریخ، با شهادت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام و شهادت هفتاد و دو تن از یاران و فرزندان و خویشان آن حضرت، به شب رسید.

دشمنان با دست زدن به چنین جنایت هولناکی که شقاوت و شدت را به نهایت رسانده بودند و از هر نوع ظلم و ستمی نسبت به خاندان پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله دریغ نداشتند، چنین پنهان شدند که دیگر صدای رسای حسین با شهادتش خاموش شد و هیچ قدرتی برای مقابله و مبارزه با ظلم و جور آنان وجود ندارد و از این به بعد با خیال راحت اسلام‌زدانی آغاز می‌شود و یاردارگر آل ابوسفیان، حکومت جاهلی را بازسازی می‌کنند و بدون ترس و واژه بر گردن مردم سوار می‌شوند.

یزید بن معاویه (لع) با اطمینان خاطر به این نتیجه دست یافته بود که پس از شهادت امام حسین «ع»، اگر کسی هم باشد که از این حادثه ناراحت شده است، بی گمان توان مقاومت با حتی نفس کشیدن هم ندارد چرا که می‌بیند ما با امام و خلیفه مسلمین و با خاندان پیامبر اسلام «ص» آنچنان با شدت و مقاومت عمل کردیم که پس از او سری بلند نشود و احدی مبارزه نکند و آنگاه وصیت ابوسفیان که به فرزندانش گفت، خلافت را مانند توپ، به بکدیگر پاس دهید، عملی خواهد شد!

و بی‌شک برای اینکه از هر نظر اطمینان حاصل کنند، در ادامه به شهادت رساندن امام مسلمین و فرزندان و یارانش، بخش دوم تئاتر را بی‌رحمانه‌تر در مورد زینبا و کودکان شهدای کربلا آغاز کردند. اکنون بحث ما در این نیست که پس از شهادت، و در همان ساعات اولیه، بر اهل بیت سیدالشهدا صلوات الله علیه چه گذشت که سنگدلی و بی‌رحمی آن سنگدلان بر کسی پوشیده نیست، ولی بحث ما در این است که:

زینب با کوله‌باری از غم و اندوه، اکنون قافله سالار خاندان اهل بیت و سرپرست کودکان یتیم است، چگونه باید پیغام خون‌سروز آزادگان و سایر شهدا را به دنیا برساند؟ راستی اگر کسی غیر از دختر علی، این قهرمان بزرگ اسلام بود، توان مقاومت در برابر آن همه مصیبت‌ها و فاجعه‌ها را داشت؟ چه رسد به اینکه در برابر مستمگران آنچنان مردانه سخن بگوید که دل مردان را بلرزه درآورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### کوفه در انتظار امیران

اسرای اهل بیت را دست بسته بر چهل شتر سوار کردند و به طرف کوفه روانه ساختند. خیابانها و کوچه‌های کوفه مملو از مردان و زنان و کودکان شده است؛ برخی هنوز نمی‌دانند امیران چه کسانی هستند؟ تبلیغات مسموم رسانه‌های گروهی عبدالله بن زیاد بسیاری را قانع کرده است که اینان خارجی‌اند و بر خلیفه وقت! خروج کرده‌اند. گروه زیادی از مردم کوفه آگاهند که این اسرا از اهل بیت رسول الله «ص» هستند و به جنایت هولناک یزیدیان پی برده‌اند ولی چنان نفس‌ها در سینه خفه شده است که حتی جرأت گریه کردن هم ندارند، و شاید بسیاری از مردم کوفه پشیمان هم شده باشند ولی چه فایده! پس از شرکت در

قتل امام حسین (ع) و با سکوت در برابر آن همه فجایع، اکنون ندامت چه سودی دارد؟

در هر صورت قافله اسرا نزدیک شد، زینب، قهرمان کربلا، زنان کوفه را دید که گریه و زاری می‌کنند، گویا تازه از خواب بیدار شده‌اند گرچه هنوز هم بخواب بودند. همینان که دیروز حسین را کشتند، امروز در برابر این فاجعه بزرگ به صورت ظاهر ناراحت و با پشیمانند! همینها بودند که از حسین دعوت کردند و نامه‌ها نوشتند و اظهار وفاداری نمودند ولی خیانت کردند و فخر نمودند و اکنون که با چشم خود می‌بینند زنان و کودکان اهل بیت، در حال اسارت، به کاخ ستم عبدالله می‌آیند گریه می‌کنند! ولی بی‌گمان هنوز از عمق فاجعه خبر ندارند و نمی‌دانند چه گناه بزرگی



مرتکب شده اند؟ گویانکه بسیاری از آنها نه تنها ناراحت و نگران نیستند که خوشحالند و خنده سرداده اند چرا که به زعم آنان، عیدالله خارجی بر خلیفه را قتل عام کرده است و امروز اسرای خارجی را می آورند!!

کیست که آنها را از خواب بیدار کند و حرکت توأین را پایه ریزی نماید؟ شهیدان که کار خود را بخوبی انجام دادند، اکنون نوبت زینب است که پیامشان را به مردم برساند.

### خطبه حضرت زینب در کوفه

زینب با همان حال اسارت، نگاهی نظیر آمیز به کوفیان کرد، تماشاچیان را دید که در گذرگاه ها و کوچه ها به تماشا ایستاده اند، نامردان را دید با دستان خون آلودشان که به خون برادرش آلوده شده بود، بهت زده بر آنان می نگرید، زنان کوفه را دید بر حالت وقت بار اسیران (تنها از ره عاطفه نه شجاعت) مویه می کنند و گریه سرداده اند، بی تفاوتان را دید، همچنان در حال بی تفاوتی نظاره می کنند، دژخیمان را دید، با دیدگان از حدفه درآمد خود، با خشم و غضب، منتظر فرمان امیر کوفه هستند تا در مورد اسیران به اجرا بگذارند و چهره های منافقانه دستان دروغین دبروز پدرش و دشمنان امروز برادرش را هم دید که آماده شایعه پراکنی به نفع دژخیمان در صفوف نظاره کنندگان رخنه کرده اند.

زینب برای انجام وظیفه بزرگ خویش، سکوت را شکست و مبارزه را آغاز کرد. زینب دید اکنون وقت آن نیست که حوادث هر چه سخت و تلخ و دشوار است او را از بسای درآورد، اکنون وقت آن است که در ملأ عام یزید و عمال پلیدش را رسوا کند. ولی با چه سلاحی؟! سلاح زبان که گاهی از هر سلاحی برتر است و موثرتر است، خطابه خواند، چه خطابه ای؟! مردم کوفه که گوششان با صدای علی آشنا بود، امروز همان صدا و همان نغمه و همان سخن را شنیدند ولی از یک زن اسیر!

آری! سخنان علی را از زبان دخترش زینب شنیدند. چه شنیدند؟

«خدای را سپاس و درود بی پایانش بر پدرم محمد(ص) پیامبر خدا و خواندگان پاک و برگزیده اش اتنا بعد ای اهل کوفه ای اهل نیرنگ و فریب! گریه می کنید؟! ای کاش اشکتان خشک نشود، شما همانند آن زن نادانی هستید که پشمهای تابیده خود را پس

از استحکام از هم می گسیخت، شما پیمان و عهد خود را وسیله خیانت خود قرار می دهید؛ هان! چقدر به خود بد کردید که خداوند بر شما خشم کرد و در دوزخ برای همیشه خواهید ماند.

آیا گریه می کنید و زاری می نمائید؟ آری! بخدا قسم باید بسیار بگریید و کمتر بختنید، چرا که حرمت پسر خاتم پیامبران و سرور جوانان بهشت و پناه و پشتیبان شما و چراغ هدایتان را هتک کردید؟ وای بر شما! چه کار بدی مرتکب شدید و نفرین بر شما باد که تلاشتان بر یاد رفت و معامله را باختید و به غضب الهی گرفتار آمدید و ذلت و خواری به شما روی آورد.

اف بر شما! می دانید ای اهل کوفه که جنگ پیامبر را در پلید و خون او را ریختید و حرمتش را شکستید؟ شما به کاری بی ناروا و سهمگین دست زدید که نزدیک است آسمانها فروریزند و زمین بشکافتد و کوه ها متلاشی گردند...»

براستی زینب نه تنها بگانه زمان خود که بگانه تاریخ است. یک زن بی از تحمل آن همه دردها و مصیبت ها و اکنون سوار بر شتر اسارت در برابر دیدگان پیمان شکنان و دشمنان و دژخیمان ایستاده و آنچنان بی پرده و صریح، سخن می راند و یزیدیان را با آن همه صلاحیت و خشونت و تشددی که دارند چنان رسوا و مفتضح می کند و با چند جمله رسا چنان تهنیب بر کوفیان می زند که پس از چند لحظه، تمام توطئه ها را خنثی می سازد... کوفیان سرخجلت به زمین فرود آورده، زینب شیون وزاری را به آسمان رسانده و کاخ عیدالله به لرزه در می آید. مردم انگشت حیرت به دهان گرفته، دست بر سروسیمه می زنند و خود را ملامت و سرزنش می کردند که: ما چه بدمردمی بودیم! و چه بد کردیم!

### در مجلس ابن زیاد

و در مجلس عیدالله، آنگاه که آن پلید شوم بر کرسی امارت تکیه زده بود، با بی اعتنائی نگاهی به دختران حضرت زهرا(ع) می کند و می گوید: خدای را شکر که شما را مفتضح کرد و مردانان را کشت! قهرمان نبوا فریاد بر می آورد:

«خدای را سپاس که به پیامبرش ما را اکرام نموده و از هر رجس و پلیدی ما را منزّه و پاک ساخت و همانا فاسق و فاجری مانند تو ای پسر مرجانه! مفتضح و رسوا می شود و دروغش برملا می گردد.»

آن پلید سخت به خشم می آید ولی از آن طرف نمی داند چه معامله ای با اسیران بکند، برای اینکه با زخم زبان، زینب را آرام سازد و از آن سخنان برترده تر از شمشیر زبان علی(ع)، انتقام گیرد، چنین گفت: کار خدا را در مورد برادرت چگونه دیدی!!

زینب با همان شجاعت و شجاعت، پاسخی به او می دهد که گویا نه تنها شکستی نخورده است بلکه پیروزی آنان در همین شهادتها است، و با این پاسخ دندان شکن، آنچنان شکستی به عیدالله می دهد و در برابر اعوان و یارانش خوار و ذلیل می سازد که از شدت خشم و شرمساری می خواهد زینب را با شمشیر زند که ناگهان عمرو بن حرث او را منع می کند و می گوید: به دل نگیر! این یک زن است و مصیبت دیده است! و بر تو ننگ است اگر او را بقتل رسانی! ولی نمی داند که زینب با آن سخنان، خیر از پایان کار یزید و یزیدیان و پیروزی قطعی حسین و حبیبیان می دهد، می فرماید:

«ما رأیت الا جمیلاً. هولاء قوم کتب الله علیهم القتل فیرزوا الی مضاجعهم و یجمع الله بینک و بینهم فتحاج و ینخاصم فانظر لمن الفلح یوفد، نکلتک اقلک یا ابن مرجانه.»

- به خدا جز زیبایی و خیر ندیدم. اینان گروهی بودند که خداوند قتل و شهادت را بر آنها نوشته بود و به سوی خانه های جاویدان خود شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را گرد آورد و در آنجا (رستاخیز) شما را به محاجبه و مخصوصه وادار تا معلوم شود پیروزی از آن کیست. مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!.

ابن زیاد با اینکه خود را در اوج پیروزی می دید و زینب را در مانده می پنداشت، در برابر این همه عظمت و بزرگی و شجاعت و بردگی زینب چنان ناتوان شده بود که چاره را تنها در تبعید و اخراج زینب و سایر اسیران





می دید. و بدینسان قافله سالار اسیران، همو که برادرزاده اش امام سجاد صلوات الله علیه در باره اش فرمود: «تو عالمه غیر معلمه ای» همراه با کاروان اهل بیت، ظفرمندان راهی شام شد. در بین راه گاهی از حسرت فقدان برادر اشک می ریخت، زمانی ناز پروردگان برادر را نوازش و دلداری می داد و گاهی هم به پرستاری امام بیمار می پرداخت، تا اینکه کاروان به شام رسید.

### زینب در کاخ ستم یزید

یزید که باده غرور همراه با جام می سر می کشید و خود را در اوج کامیابی و پیروزی می پنداشت، برای خودنمایی و اعلام فتح و ظفر، فرمان داد مجلس را بیارند و بزرگان شام را دعوت کرد که قدرتش را به رخ آنها بکشد. شهر زینت شده، خیابانها چراغانی و مردم لباس عید به تن کرده بودند و منتظر قدوم اسرای خارجی!! بودند. یزید در میان وزرا و امرا و سران قوم و یهود و نصاری، بر اینکه قدرت تکیه زده بود و با منی و تکبر اشعار معروف خود را زمزمه می کرد که: ای کاش، نیاکان و پدران من بودند، همانها که در «بدر» از تیغ شمشیر مسلمان قطع شده شدند، تا ببینند چگونه سادات بنی هاشم را کشتیم و خرسند شوند و بمن خطاب کنند: دستت درد نکند! بنی هاشم چند صباحی با حکومت بازی کردند و هیچ خبری از وحی و پیامبری نیست و من از پای نشستم تا انتقام خون پدران و اقوام را از فرزندان «احمد» بگیرم!!!

تصور کنید در چنان مقامی که یزید، با آن خشونت و فخر در بارگاه خود بر کرسی استکبار لمبیده بود و سرهای پاک شهیدان بویزه سالارشان را در جلوی خویش داشت و کسی را باوای سخن گفتن، نه! بلکه نفس کشیدن در برابر خشن ترین طاغوتان تاریخ نداشت و تمام گردنکشان در برابرش سر تسلیم و کرنش فرود آورده بودند! یک زن اسیر و در بند چنان با شهامت و بی پروا لب به سخن گشود که تمام حاضران در مجلس را به تحیر واداشت. خدایا! این شیردل کیست که چنین بی محابا سخن می گوید و نه تنها یزید را به رسمیت نمی شناسد که فرومایگی و دناوت دودمانش را به ریختن می کشد و با خطاب «یا ابن الطلقاء!» گذشته بید و زشتش را به مردم گوشزد می نماید؟ زینب با سخنانش، کام یزید را برای همیشه تلخ کرد و چنان غرورش را شکست که طاغوت سر را به زمین افکند و از شدت ترس و خوف نفهید به کجا پناه برد و چگونه خود را برهاند؟

زینب، الگوی شهامت و شجاعت و آزادگی، پیروزمندان سخن می گفت و یزید می خواست زمین را بشکافد و به جوفش فرورود! چه کند؟ در برابر چه شخصیتی واقع شده است؟

گر به صورت آن ولی الله زن است

زن مخوانش، محض ذات ذوالمن

بر عقول و بر نفوس او داور است

دم مزین کز هر چه گویم برتر است

زینب با سخنان فاطمیش در برابر طاغوت زمان، می خواست به تمام بی تفاوتان و ساستان در برابر طاغوتان و ظالمان بفهماند که اسلام خلاصه نمی شود در عبادت های فردی بلکه آنچه اسلام را حفظ کرده است جهاد است و بالاترین جهاد گفتن حق است در برابر سلطان ستمگر «افضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائر» و باید همه با عزیزند و از حق و عدل دفاع کنند، چه آنان که با شمشیر و سلاح توان مبارزه را دارند و چه آنان که با قلم و زبان، می توانند حق را بیا کنند. و بی گمان اگر این سخنان زینب نبود، مدت ها زمان لازم بود تا برده از چیره گریه یزید برداشته شود و مردم از حقیقت واقعیه باخبر گردند، و چه بسا سکوت اهل بیت در آن مقطع تاریخی، صخره بر جانشینای یزید می گذاشت و خون پاک حسین «ع» باهمال می شد، ولی زینب کسی نیست که از آن همه طعنه ها و سرودها بلند جزا که زینب فقط از خدا می ترسد و هر که تنها از خدا ترسد، وظیفه را که تشخیص داد، انجام می دهد هر چند تمام ناوها و هواپیماها و سلاحهای سنگین جهان برای ازغایش آماده گردد.

زینب زن است ولی زنی که مرد آفرین

روزگار است، و زینب در بند است ولی از تمام قید و بندهای مادی و اسارت های دنیوی رها شده و یک وابستگی بیشتر ندارد و آن هم به خدای ذوالجلال است.

زینب می بیند که تمام وسائل تبلیغاتی برای باهمال کردن خون ابي عبدالله «ع» فراهم شده و هیچ یک از حاضرین در بارگاه یزید حاضر نیست از حق دفاع کند، پس واجب است که به تنهائی قیام کند و همان اسلامی که حسین را واداشت تا خون خود و جوانان بنی هاشم و اصحاب باوفاش را نتارش نماید، همان اسلام به زینب دستور می دهد که سکوت را بشکند و از هدف ولای حسین «ع» دفاع کند و یزید را رسوا نماید؛ اینجا بود که زینب سخن گفت و تمام نوطه های یزید را در چند لحظه نقش بر آب کرد و حجابهای نیرنگ و فریب را شکافت و پرده های زور و ریا را پس زد و صفحه تاریخ را برگرداند و یزید را

سراسیمه و بیچاره کرد.

عظمت و شکوه و بزرگی و مردانگی در سخنان زینب چنان جلوه ای داشت که تمام جلوه های مادی و زین و زرق و برق ها و چراغانی ها و زینت های یزید را به خاموشی و پژمردگی و ظلمت مبدل ساخت.

زینب چه گفت که یزید با آن همه نیرو و قدرت مانند برده ای شد که بگونه ای می خواهد از آرایش عذرخواهی کند و از عذرخواهی کردن هم ناتوان است.

زینب چه خطبه ای خواند که یزید در برابر آن حرکت، بی حرکت ماند و برای اینکه خود را تیرنه کند، شروع کرد، این زیاد را لعن و نفرین کردن و از امام زین العابدین علیه السلام عذرخواهی کردن! زینب پس از حمد و ستایش پروردگار و درود فرستادن بر محمد و آل محمد، فرمود:

«... ای یزید! آیا پنداشتی، حال که ما را در تنگنا قرار دادی و اینقدر فشار بر ما وارد ساختی تا آنجا که همچنان اسیران ما را از جانی به جانی سوق می دهند ما را نزد خدای ذلتی است و برای تو کرامتی؟! و یا اینکه تو قریبی نزد پروردگار داری؟! و چنین تکبر می ورزی و بی اعتنائی می کنی و از کردار خود خوشحال و مسروری، حال که می بینی دنیا به توری آورده و وسائل زندگی برایت فراهم گردیده؛ پس آرام، آرام؛ اینقدر تند نرو، آیا سخن خدای متعال را از یاد برده ای که می فرماید: کافران خیال نکشند که اگر به آنها مهلت می دهیم، برایشان خیر و خوبی در بر دارد، چرا که ما به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر گناه کنند و همانا عذابی دردناک در انتظارشان است... و گرچه زمانه مرا ناچار به صحبت کردن با تو نموده است ولی بدان که تو در چشم من حقیر و کوچکی ولی چه کنم که چشمها گریان و دلها سوخته است... ای یزید! هر چه می خواهی حبله و



نیز رنگ بکار گیر و تلاش خود را بکن  
ولی بخدا سوگند هرگز نمی توانی یاد  
ما را محو کنی و وحی ما را  
بمیرانی...».

و چنین بود که حق بر باطل پیروز شد و هدف  
والای حسین تعقیب شد و زینب کبری «س» ادامه راه  
را پیروزمندانه طی کرد.

## در راه مدینه

یزید از امام سجاد علیه السلام عذرخواهی کرد و او  
را مخیر نموده که در شام اقامت گیرند یا به مدینه باز  
گردد، ولی فوراً مروان حکم، به یزید اشاره کرد که  
هر چه زودتر آنها را به مدینه باز گردان و گرنه وجودشان  
در شام خطری جدی برای تاج و تخت تودربر دارد و  
بسیاری از مردم متوجه شده اند که ایمنان نه تنها خارجی  
نیستند که اهل بیت پیامبر اسلام «ص» اند. البته  
حضرت سجاد علیه السلام نیز نمی خواست در شام  
بماند و برگشتن به مدینه را اختیار کرد.

در روایت آمده است که: حضرت زینب به امام  
زین العابدین «ع» عرض کرد: از راهنما بخواه تا  
کاروان را از راه کریلا عبور دهد، و راهنما هم بدیرفت.  
کاروان اسیران اهل بیت در جهلمین روز از گذشت  
شهادت سیدالشهدا صلوات الله علیه به کریلا رسید تا  
رسم اربعین برای همیشه در تاریخ شیعه بماند و هر سال  
شیعیان روز اربعین را گرامی بدارند و یاد امام  
حسین «ع» در دلها و زبانها و اشکها و گفتارها و  
کردارها جاودان بماند.

## تحمل مصیبت ها برای خدا

و اما درسی که از زینب فرا می گیریم: تمام  
مراحل و حرکات و مسکنات و گفتارها و خطبه ها و  
برخیزندهای زینب برای ما و همه نسلیا در تمام زمانها و  
مکانها، درس است.

ایثار و گذشت زینب، استقامت، و پایداری زینب،  
بی اعتنائی و تحقیر طاغوتان و قدرتهای بزرگ، رساندن  
پیام شهیدان به مردم، شایعه ها و نپمت های دشمنان را  
برملا ساختن، دفاع از حق و عقیده و هدف، و از همه  
مهمتر تحمل تمام دردها، زنجها، مصیبت ها و بلاها در  
راه خدا برای رضای خدا که اکنون در این شرایط  
زمانی ما به آن بیش از هر چیز نیاز داریم.

امروز که تمام ابرجناپنکاران با عمال و وابستگان و  
مزدورانشان، برای ارباب ما صف آرائی کرده اند، و  
تمام تلاش ها و کوشش ها برای وادار نمودن ما به تسلیم  
و سازش جریان دارد، بجا است خود را بجای اهل بیت  
در آن دوران قرار دهیم و ببینیم آنان با دشمنان چه

کردند؟ آیا زینب لحظه ای سرتسلیم و سازش برای  
جناپنکاران فرود آورد؟ آیا زینب در برابر آن همه  
سلاح های دژخیمان تسلیم شد؟ آیا زینب از آن همه  
تلیفات و شایعه های مسموم واهمه به دل راه داد؟ یا  
اینکه ایستاد و مقاومت کرد و تسلیم نشد و پیام شهیدان  
را به جهان ابلاغ کرد و غشگان را از خواب بیدار نمود  
و پیروزی را بدست آورد.

تازه ما که در این معرکه تنها نیستیم، بحمدالله تمام  
ملت های مسلمان با ما هستند و روزانه بر عددشان افزوده  
می شود و ما هم کاری جز انجام وظیفه نداریم، ما  
همانگونه که امام عزیزمان مکرر فرموده اند: به تکلیف  
خود عمل می کنیم، چه پیروز شویم و چه به پیروزی  
والا تر دست نیابیم که آن شهادت در راه حق است  
و انگهی مگر نه امروز اگر یک گام به عقب برداریم،  
تمام چراغهای اسلام خواهی در جهان خاموش می شود  
و بناس و نومیدی بر سر انقلابیون پرتو می افکند و نه ما  
که اسلام شکست می خورد؟ مگر نه حسین «ع» برای  
دفاع از اسلام شهید شد و مگر نه زینب به همین خاطر،  
به اسارت رفت؟ پس دیگر جای درنگ است؟ باجمالی  
برای عقب نشینی هست؟

و از این مقوله هم که بگذریم، ما اکنون مورد  
آزمایش سخت الهی قرار گرفته ایم و باید کوشش کنیم که  
سر بلند از آزمایش بدر آئیم هر چند تیر بلا شبانه روز بر ما  
بارد. مگر نه آن همه آیات و روایات وارد شده است  
که در بلا و مصیبت، انسان به تکامل می رسد و بلاها  
به اندازه ایمان نازل می شود و هر چه ایمان کسی بیشتر  
باشد، مصیبت هایش بیشتر است که این خود حدیثی  
است جدا گانه و باید در جای دیگر بحث شود. و ما  
لفظ برای تذکر چند آیه و روایت را، فهرست وار، نقل  
می کنیم:

۱- «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا  
وهم لایفتنون»<sup>۱</sup>. آیا مردم پنداشته اند که یا صرف  
گفتن اینکه ایمان آورده ایم، آنها را رها می کنیم،  
بی آنکه مورد آزمایش قرار بگیرند؟

۲- «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما  
یعلم الله الذین جاهدوا منکم  
و یعلم الصابرن»<sup>۲</sup>. آیا خیال می کنید به بهشت  
می روید پیش از آنکه معلوم شود چه کسانی از  
شما پیکار می کنند و چه کسانی صبر و شکیبائی  
دارند؟

۳- «و کأین من نبی قاتل معه ریبون کثیر فما  
وهنا لهما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا  
وما استکانوا والله یحب الصابرن»<sup>۳</sup>. و چه بسا  
پیامبرانی که خداشناسان زیادی همراه با آنان

جهاد کردند و با دشمنان کارزار نمودند و هرگز از  
آنچه در راه خدا مصیبت دیدند، سست نشدند و  
خسته نگشتند و تسلیم دشمنان نشدند و همانا  
خداوند صابران و بردباران را دوست می دارد.

۴- امام صادق علیه السلام می فرماید: «مثل  
مؤمن مثل دو کفحه ترازو است، هر چه ایمانش  
زیادتر شود، بلایش افزونتر خواهد شد»<sup>۴</sup>.

۵- امام باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند  
متعهد می شود که بنده مؤمنش را به انواع بلاها،  
مبتلا سازد همانگونه که شخصی متعهد  
می شود پس از بازگشت از سفر، سوغات برای  
خانواده اش بیاورد»<sup>۵</sup>.

۶- امام صادق علیه السلام: «بلا زینت و زیور  
مؤمن است و کرامتی است برای کسی که  
عقل دارد چرا که هرگاه بلا نازل شد و انسان  
صبر کرد و استقامت ورزید، آنجا است که  
می شود او را به ایمان نسبت داد (یعنی ایمانش  
درست است)»<sup>۶</sup>.

۷- امام صادق علیه السلام: «مصیبت ها،  
هدیه های الهی است»<sup>۷</sup>.

و از این قبیل روایتهای متجاوز از ۶۰ روایت وارد  
شده است و شاید دوبرابر آن در فضیلت صبر و تحمل  
مصیبت ها و بلاها که امیدواریم بتوانیم در آینده ای  
نزدیک، در این باره بحثی مفصل داشته باشیم و چه  
خوش گوید نظیری نیشابوری:

بنا در دون قبلة این آسمان مباحث

با از حوادثی که رسد دلگران مباحث  
کس را خط دوام فراغت نداده اند

بار جهان اگر نکشی، در جهان مباحث

۱- بشرین خرم سدی گوید: در آن روز به زینب دختر

علی نگریستم، ندیدم مصیبت زده ای را سخت تر و فصیح تر

از او، گویا زبان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب «ع» است

که به سخن آمده، و همچنان که به مردم اشاره کرد سکوت

کنید! نفسها در سینه ها حبس شد و صداها خفه گشت،

آنگاه خطبه را آغاز فرمود.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۲.

۳- سوره بقره، آیه ۲۱۴.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۱۶.

۵- بحار، ج ۶۷، ص ۴۱۰.

۶- بحار، ج ۶۷، ص ۲۱۳.

۷- مدرک سابق.

۸- بحار، ج ۷۲، ص ۷۲.